

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موفقیت کودکان

استقامت، کنجکاوی و نیروی های پنهان شخصیت

پاول تاف

مخ. پل Tough, Paul Tough, Paul	موضوع: کودکان آسیب‌دیده، جنگ‌های و نیروهای بدون شخصیت
تهران: نسیم تحول، ۱۳۹۳	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
م. TAT	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
978-600-94053-6-7	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
ضیاء مختصر	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
این اثر در کد درس http://opac.niaai.ir قابل دسترسی است.	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
۱۲۶۰ -	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
ساعت، امید، لایلا	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
سلگی، لایلا	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳
۲۷۷۱۷۸۹	موضوع: نسیم تحول، ۱۳۹۳



انتشارات نسیم تحول

عنوان کتاب: موفقیت کودکان

مترجمان: لایلا سلگی و امید ساعد

ناشر: نسیم تحول

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

صفحه آرای: مهران قلی پور

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

آدرس: انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، بن بست حقیقت، پلاک ۴

تلفن: ۶۶۴۱۴۰۴۹

فہرست مطالب:

۷	مقدمہ
۲۶	۱- چگونگی شکست؛ نحوه مقابلہ با آن
۸۶	۲- چگونگی شکل گیری شخصیت
۱۵۲	۳- چگونگی تفکر
۱۹۷	۴- چگونگی موفقیت
۲۲۷	۵- یک مسیر بہتر
۲۵۱	۶- منابع

مقدمه

در تابستان سال ۲۰۰۹، دو هفته پس از تولد پسرم الینگتون، روزی را در یکی از کلاس‌های مهدکودکی در نیوجرسی گذراندم. آن روز دو مسئله توجه‌ام را جلب نمود: من اتاق ۱۴۰ پیش-دبستانی ردبنک^۱ را، نه به عنوان پدر یکی از دانش‌آموزان تازه وارد که محیط را وارسی می‌کند، که در جایگاه روزنامه‌نگاری که سعی دارد شرایط را درک کند و از آن سر در بیاورد، بررسی کردم. در نگاه اول، کلاس کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید. دیوارها به رنگ زرد روشن بود و پرچم آمریکا در بالای تخته وایت برد نصب شده بود. در اطراف اتاق، بچه‌های چهارساله با خوشحالی مشغول انجام بازی‌های متداول کلاس‌های پیش‌دبستانی بودند: برج‌هایی با قطعات لگو می‌ساختند، کامیون‌ها را روی تپه‌های کوچک شنی به حرکت درمی‌آوردند و با هم پازل درست می‌کردند. اما کم‌کم متوجه شدم که آنچه در اتاق ۱۴۰ اتفاق می‌افتد اصلاً طبیعی نیست. بچه‌ها بیش از حد ساکت و منظم بودند، آن روز هیچ ترس، بدخلقی، بهانه‌گیری یا دعوایی در میان بچه‌ها ندیدم. چیز دیگری که عجیب به نظر می‌رسید این بود که معلم بچه‌ها — زن جوانی با موهای تیره به نام خانم لئوناردو^۲ — هیچ تلاشی برای برقراری نظم در کلاس به خرج نمی‌داد، یا حتی بچه‌ها را در هیچ زمینه‌ای راهنمایی نمی‌کرد. نه تذکری، نه ستاره طلایی، نه زنگ تفریحی، نه جملاتی مانند "بچه‌ها توجه کنید"، در کار نبود — و در واقع هیچ پاداشی برای رفتار خوب یا هیچ تنبیهی برای رفتار بد در نظر گرفته نشده بود.

بچه‌های کلاس ۱۴۰، تحت پوشش برنامه‌ای به نام "ابزارهای ذهن"^۳ بودند، که برنامه آموزشی نسبتاً جدیدی، برای دوره مهد کودک و پیش‌دبستانی است و توسط دو مربی از دانشگاه دنور^۴، و بر اساس نظریه‌ای نامتعارف در رابطه با تحول کودکان، طراحی شده است.

^۱ RedBank

^۲ Leonardo

^۳ Tools of the Mind

^۴ Denver

امروزه در آمریکا، اکثر کلاس‌های درس مختص دوره اولیه کودکی^۱ به گونه‌ای طراحی شده‌اند که مجموعه‌ای خاص از مهارت‌های پیش‌نیاز برای تحصیل در دوره‌های بعد را در کودکان پرورش می‌دهند که عمدتاً به خواندن متون و کاربرد اعداد و ارقام مربوط می‌شوند. این درحالی است که برنامه ابزارهای ذهن، نه تنها تمرکز چندانی بر مهارت‌های خواندن و ریاضیات ندارد، که تمام تلاشش آموزش توانمندی‌هایی چون کنترل امیال، متمرکز ماندن بر تکالیفی که درحال انجام هستند، جلوگیری از حواس‌پرتی، مدیریت عواطف و احساسات و کنترل افکار به کودکان است. طراحان این برنامه درسی بر این باورند که چنین توانمندی‌هایی _ که مجموعاً به عنوان مهارت خودتنظیمی^۲ شناخته می‌شوند _ در قیاس با برنامه‌های رایج مدارس پیش-دبستانی، پیامدهای مثبت بیشتری را، طی سال‌های اول تحصیلی و پس از آن، برای دانش-آموزان به ارمغان می‌آورد.

دانش‌آموزان تحت آموزش با برنامه درسی ابزارهای ذهن، طیف گسترده‌ای از استراتژی‌ها، فنون و عادات را می‌آموزند که به آن‌ها امکان می‌دهد تا ذهن و افکار خود را تا حد ممکن متمرکز نگاه دارند. آن‌ها یاد می‌گیرند که با خود "گفتگوی خصوصی"^۳ داشته باشند؛ به این معنا که هنگام انجام یک کار دشوار _ مثلاً نوشتن حرف W _ با خودشان صحبت کنند تا مرحله بعدی تکلیف را بخاطر بیاورند _ پایین، بالا، پایین، بالا. آن‌ها از "واسطه‌ها"^۴ استفاده می‌کنند _ اشیاء فیزیکی که به آن‌ها چگونگی تکمیل یک فعالیت خاص را یادآوری می‌کند، به عنوان مثال دو کارت، که یکی تصویر یک جفت لب است و دیگری تصویر یک گوش را نشان می‌دهد و معنا آن‌ها این است که چه زمان بچه‌ها باید با صدای بلند و با هم بخوانند، و چه زمان فقط باید گوش دهند و ساکت بمانند. هر روز صبح آن‌ها برگه "برنامه‌های بازی"^۵ را با یادداشت نوشتن یا نقاشی کشیدن پر می‌کنند _ من می‌خواهم با قطارها بازی کنم، یا می‌خواهم

^۱ early-childhood (۶ تا ۲ سالگی)

^۲ self-regulation

^۳ private speech

^۴ mediators

^۵ play plans

عروسک‌ها را کنار ساحل ببرم، و ساعتهای طولانی را صرف یک "بازی نمایشی بالنده"^۱ می‌کنند. نمایشنامه‌های ساختگی، پیچیده و طولانی که به اعتقاد طراحان برنامه ابزارهای ذهن، به طور طبیعی چگونگی پیروی از قواعد و کنترل تکانه‌ها را به بچه‌ها می‌آموزد.

همینطور که بچه‌های کلاس ۱۴۰ را تماشا می‌کردم، به یاد پسر المینگتون افتادم. می‌دانستم که می‌خواهم موفق و خوشحال باشد، اما نمی‌دانستم که من و همسرم، برای دست‌یافتن به این منظور باید دقیقاً چه کاری انجام دهیم. من در این سردرگمی و گم‌گشتگی تنها نبودم؛ المینگتون در برهه مخصوص و پر تنش از تاریخ فرزندپروری آمریکا بدنیا آمده بود. تنشی که به خصوص در شهرهای بزرگی چون نیویورک سر برآورده، و در حال رشد هم بود؛ جایی که در آن، یافتن مدارس پیش‌دبستانی خوب و نام‌نویسی کودکان در آن‌ها، به رقابتی به سبک گلابداتورها بدل شده است. اخیراً دو اقتصاددان^۲ از دانشگاه کالیفرنیا، این رقابت کشوری برای موفقیت تحصیلی را به مسابقه‌ای تشبیه کرده‌اند که از قضا، هر سال زودتر از سال قبل شروع شده و شدید و شدیدتر هم می‌شود. دو سال قبل از تولد المینگتون، مراکز زنجیره‌ای تدریس خصوصی کومون^۳، اولین شعبه خود را در نیویورک، راه‌اندازی کرد؛ جایی که در آن کودکان بالای دو سال، صبح‌های خود را به پر کردن برگه‌ها و انجام تمرین‌های مربوط به تشخیص حروف و اعداد سپری می‌کردند. گزارشگر نیویورک تایمز، از رئیس امور مالی مراکز کومون نقل می‌کند که "۳ سالگی وهله شیرینی از کودکی است؛ در صورتی که کودکی از پوشک گرفته شده باشد و بتواند آرام و ساکت، مدت ۱۵ دقیقه را با مربیان ما سپری کند، او را پذیرش خواهیم کرد".

المینگتون، در فرهنگی مملو از ایده‌هایی که می‌توان آن‌ها را "فرضیه شناختی"^۴ نامید، بزرگ می‌شود. این باور - گرچه باصدای بلند به آن اقرار نمی‌شود، اما همگان بر آن متفق‌القول هستند - که امروزه موفقیت، عمدتاً در گرو پرورش مهارت‌های شناختی است - نوعی از هوش

1 mature dramatic play

2 Garey Ramey & Valerie A. Ramey (The Rug Rat Race (یا مقاله ای تحت عنوان

3 Kumon

4 cognitive hypothesis

که بوسیله آزمون‌های هوشی مورد سنجش قرار گرفته، و شامل توانایی تشخیص حروف و کلمات، محاسبه و شناسایی الگوها است^۱. و بهترین شیوه پرورش این مهارت‌ها نیز، شامل تمرین هر چه بیشتر و شروع هر چه زودتر آن‌ها است. فرضیه شناختی، با چنان سرعتی مورد پذیرش همگان قرار گرفت، که ابتکاری و جدید بودنش به راحتی فراموش شد. بررسی پیشینه این ایده، ما را به سال ۱۹۹۴، رهنمون می‌شود، زمانی که انتشار مقاله‌ای از سوی موسسه کارنگی، تحت عنوان "نقطه شروع: تامین نیازهای کودکان کوچکتر"^۲ زنگ خطری را در مورد رشد ادراکی کودکان به صدا درآورد. طبق این گزارش، مشکل عمده کودکان این است که در سه سال اول زندگی، محرک‌های شناختی کافی دریافت نمی‌کنند تا حدی به این دلیل افزایش تعداد خانواده‌های تک سرپرست و مادران شاغل، بنابراین وقتی وارد مهدکودک می‌شوند آمادگی لازم برای یادگیری مطالب را ندارند. این گزارش منجر به راه‌اندازی صنعت تولید محصولات فکری ویژه کودکان ۳-۴ سال، به منظور استفاده والدینی که نگران فرزندانشان بودند شد. پس از آن، میلیارد‌ها دلار کتاب، برنامه و فیلم آموزشی تولید و به فروش رسید.

یافته‌ها و پژوهش‌های موسسه کارنگی، تاثیر شگرفی نیز در سیاست‌گذاری عمومی داشت، چرا که قانون‌گذاران و خیرین، به این نتیجه رسیدند که کودکان محروم، به دلیل عدم برخورداری از آموزش شناختی کافی، خیلی زود از همسالان خود، جا مانده و موفق به کسب مهارت‌های لازم نمی‌شوند. پژوهش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناسی حاکی از آن بود که، عملکرد تحصیلی ضعیف در کودکان مستمند، با کمبود محرک‌های کلامی و ریاضی در خانه و مدرسه مرتبط است. یکی از معروف‌ترین مطالعات از این دست، توسط دو روانشناس کودک با نام‌های بتی هارت و تاد آر. رایسلی^۳ که فعالیت‌های پژوهشی خود را در دهه ۱۹۸۰ آغاز نمودند، صورت گرفت. در پژوهش آن‌ها، ۴۳ کودک از سه طبقه متفاوت اجتماعی و شغلی شهر کانزاس، اعم از خانواده‌های متخصص، کارگر، و تحت‌پوشش بهداشتی، مورد بررسی قرار

^۱ Carnegie

^۲ Starting Point: Meeting the Needs of Youngest Children

^۳ Betty Hart & Todd R. Risley.

گرفتند. هارت و رایسلی، به این نتیجه رسیدند که تفاوت عمده در تربیت کودکان، و نیز، دلیل اصلی تفاوت در پیامدهای آتی این سه گروه، در یک چیز نهفته بود و آن "تعداد کلماتی است که کودکان، در سال‌های اولیه زندگی، از والدین خود می‌شنوند". طبق یافته‌های آن دو، کودکانی که در خانواده‌های متخصص دنیا می‌آیند، تا سن ۳ سالگی، ۳۰ میلیون کلمه می‌شنوند؛ این در حالی است که کودکان خانواده‌های تحت پوشش بهزیستی، تا آن سن، تنها ۱۰ میلیون کلمه خواهند شنید. بنابراین، کمبود مزبور، به عنوان ریشه اصلی، و علت عمده شکست‌های بعدی کودکان خانواده‌های فقیر، در تحصیل و زندگی آیندشان معرفی شد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، دنیای توصیف شده توسط فرضیه شناختی، دنیایی است بسیار شسته و رفته، با روابطی به شدت خطی، که در آن یک مجموعه واضح و روشن از داده‌های ورودی در "اینجا"، منجر به مجموعه‌ای روشن از داده‌های خروجی در "آنجا" می‌شود؛ کتاب کمتر در خانه، یعنی مطالعه کمتر و توانایی کمتر در مهارت خواندن، گفتگوی کمتر والدین با کودک و شنیدن کلمات کمتر از آنها، یعنی دایره واژگان محدودتر برای فرزندان، تمرین ریاضی بیشتر در مرکز کومن، یعنی نمرات ریاضی بهتر در آینده. گاهی اوقات، روابط ترسیم شده بر اساس فرضیه شناختی، به طرز مضحکی دقیق هستند؛ هارت و رایسلی به این نتیجه رسیدند که کودکی که در خانواده تحت پوشش بهزیستی به دنیا می‌آید، باید هفته‌ای ۴۱ ساعت را صرف زبان‌آموزی کند تا فاصله دایره لغات خود را، با کودک طبقه کارگر از میان برداشته و با او در یک سطح قرار بگیرد.

اما در دهه گذشته، و به ویژه در چند سال اخیر، گروه‌های مختلفی از اقتصاددانان، مربیان، روان‌شناسان و عصب‌شناسان، شواهد بسیاری را، در رد مفروضات بنیادین فرضیه شناختی، فراهم آورده‌اند. طبق دیدگاه‌های اخیر، آنچه بیش از همه در رشد کودک اهمیت دارد، کمیت اطلاعات وارده به مغز کودک در سال‌های اولیه زندگی نیست، بلکه برعکس، مسئله مهم این است که قادر باشیم به کودک، در گسترش و تحول مجموعه‌ای از کیفیات مختلف، اعم از پشتکار، خودکنترلی، کنجکاوی، وجدان، استقامت و اعتماد به نفس یاری برسانیم. این‌ها همان

کیفیتی هستند که اقتصاددانان "مهارت‌های غیرشناختی"^۱ و روان‌شناسان "ویژگیهای شخصیتی"^۲ می‌نامند؛ و ما نیز گاهی آنها را به عنوان "شخصیت"^۳ می‌شناسیم.

یک مسئله در رابطه با فرضیه شناختی وجود دارد و آن اینکه در مورد برخی از مهارت‌ها، مفروضات زیر بنایی این فرضیه _ یعنی شروع زود هنگام مهارت‌آموزی به همراه تمرین مکرر و مداوم _ کاملاً معتبر است. مثلاً اگر قصد دارید مهارت پرتاب کردن اشیاء را در خود تقویت کنید، بدون شک دویست پرتاب آزاد در هر روز بهتر از بیست پرتاب آزاد است. اگر کلاس چهارم هستید، خواندن ۴۰ کتاب در طول تابستان، نسبت به خواندن چهار کتاب، مهارت خواندن شما را بیشتر تقویت می‌کند. این‌ها مهارت‌های کاملاً فیزیکی هستند، اما وقتی صحبت بر سر مولفه‌های ظریف شخصیتی است، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. ما نمی‌توانیم تنها با کار بیشتر در ساعات طولانی‌تر موفقیت بیشتری کسب کنیم؛ حس کنجکاوی کودکان نیز، تنها به این دلیل ضعیف نمی‌شود که آنها در سن مناسب تمرینات مربوط به این ویژگی را آغاز نکرده‌اند. مسیرهایی که بواسطه آنها مهارت‌های فوق بدست می‌آیند یا تضعیف می‌شوند نه تنها به هیچ عنوان تصادفی نیستند _ در چند دهه گذشته، روان‌شناسان و دانشمندان عصب‌شناس، اطلاعات بسیاری در مورد منشا و نحوه تحول این مهارت‌ها، به دست آورده‌اند _ که بسیار پیچیده، ناآشنا، و مرموز می‌باشند.

این کتاب در مورد ایده جدیدی است که هر روزه، با استناد به یافته‌های حاصل از کلاس‌های درس، کلینیک‌ها، آزمایشگاه‌ها و سالن‌های سخنرانی در سراسر کشور و اقصی نقاط دنیا، به اعتبار آن افزوده می‌شود. طبق این دیدگاه تازه، در چند دهه گذشته، تفکر درستی در رابطه با چگونگی رشد کودک وجود نداشته است؛ بر مهارت‌ها و توانایی‌های نادرستی تاکید داشته‌ایم، و برای پرورش آن مهارت‌ها نیز، از استراتژی‌های نادرستی بهره گرفته‌ایم. در بسیاری از موارد، پژوهشگران رشته‌های مختلف، هر یک به شکلی مجزا به مطالعه و بررسی مسئله پرداخته‌اند،

^۱ noncognitive skills

^۲ personality traits

^۳ character

اما با گذشت زمان دانشمندان و مربیان یکدیگر را بازیافت خواهند یافت؛ آن‌ها از مرزهای رشته‌های تحصیلی مختلف عبور کرده و ارتباط میان آنها را برقرار خواهند کرد. چنین پیوندی به طور بالقوه می‌تواند امکان تغییر در شیوه‌های تربیتی، مدیریت مدارس، و ایجاد شبکه‌های سلامت اجتماعی را فراهم آورد.

اگر تنها یک نفر در قلب این شبکه بین‌رشته‌ای جدید قرار گرفته باشد، آن شخص کسی نیست جز جیمز هکمن^۱، اقتصاددان دانشگاه شیکاگو. شاید باور کردنی نباشد که هکمن، رهبری جنبشی مبارزاتی، برای اثبات برتری مهارت‌های شناختی را به عهده دارد. او روشنفکری کلاسیک و دانشگاهی است، با عینکی ضخیم و بهره هوشی بسیار بالا، که جیب‌های پیراهنش همیشه پر از مدادهای مکانیکی است. او در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، در شیکاگو بزرگ شد و پدرش مدیر یک کارخانه بسته‌بندی گوشت بود. هیچ‌یک از والدینش، تحصیلات دانشگاهی نداشتند، اما هر دو متوجه ذهن استثنائی پسرشان شده بودند. هکمن، در سن ۸ سالگی، کتاب "۳۰ روز تا واژگانی قویتر"^۲ پدرش را کامل مطالعه کرد و در ۹ سالگی، هر پنی که به دست می‌آورد را پس‌انداز کرد، تا بتواند کتاب "ریاضیات برای مرد اهل عمل"^۳، که نام آن را، از پشت یک کتاب کمدی برداشته بود، خریداری نماید. هکمن که مهارت ویژه‌ای در ریاضیات داشت و بهتر از سایرین معادلات را انجام می‌داد، تفریحش این بود که اعداد طولانی را انتخاب کرده و به صورت ذهنی آنها را به اعداد اول تقسیم کند. تفکیک به عدد اول، به گفته هکمن، در سن ۱۶ سالگی، وقتی شماره تامین اجتماعی‌اش را طی نامه‌ای دریافت نمود، اولین کاری که کرد تفکیک شماره مزبور به اعداد اولش بود.

هکمن ابتدا در دانشگاه کلمبیا، و سپس در دانشگاه شیکاگو، به تدریس اقتصاد پرداخت و در سال ۲۰۰۰، بخاطر روش آماری پیچیده‌ای که در دهه ۱۹۷۰، ابداع کرده بود برنده جایزه نوبل شد. درمیان اقتصاددانان، هکمن بخاطر مهارتش در اقتصادسنجی _نوعی ویژه از آنالیز آماری

^۱ James Heckman

^۲ 30 Days to a More Powerful Vocabulary

^۳ Mathematics for the Practical Man